



غارت اموال مردم

در ۱۵ اردیبهشت ۱۲۹۷ نیز دو دسته از بیست و سومین آتشبار کوهستانی، فرماندهی و جناح سه یکصد و بیست و چهارمین پیاده نظام بلوچستان و یک دسته آمبولانس زمینی هندیان برای تقویت پادگان نی‌ریز، وارد نی‌ریز می‌شود.

ضمناً تفنگ افراد پلیس جنوب از نوع لوئیس بوده که در زمان خود تفنگ پیشرفته‌ای به شمار می‌آمده است.

در همین حال نایب سرهنگ گرانت هم به نی‌ریز وارد می‌شود و به سوی حسن‌آباد و جاهک حرکت می‌کند.

در همین زمان پلیس جنوب، هاشم‌خان کلانتر جاهک و شیخ‌حسن رئیس مالیه را توقیف می‌کند و هاشم‌خان را به شیراز می‌فرستد. نیروهای پلیس جنوب، در مسیر خود، هیچگونه آذوقه‌ای به دست نمی‌آورند و با کشتن اسب و قاطر غذای خود را تأمین می‌کنند.

در ۱۸ اردیبهشت ۱۲۹۷، در ساعت ۱۰ صبح سه قلعه جاهک محاصره می‌شود. قلعه کهنه تسلیم نمی‌شود ولی دو قلعه دیگر در ساعت چهار و پانزده دقیقه صبح ۱۹ اردیبهشت تسخیر می‌شود. قلعه کهنه تا ساعت هفت صبح ۱۹ اردیبهشت مقاومت می‌کند و سپس میجر دایر در ساعت هفت و نیم بامداد اطلاع می‌دهد که نیمی از قلعه را اشغال کرده است و زنان و کودکان را با یک پرچم تسلیم (سفید) به بیرون قلعه می‌فرستد و بالاخره قلعه کهنه تسلیم می‌شود.

مجاهدان ۵ کشته داشته‌اند و ۲۷ نفر آنان را زندانی می‌کنند. بسیاری از مجاهدان از راه مخفی قلعه و قنات فرار می‌کنند چون پلیس جنوب ۲۴ قبضه تفنگ قدیمی از کانال‌ها و قنات‌ها بیرون می‌آورد. تمامی اموال مردم از پوشاک، چارپایان، گوسفند و گاو و حتی یک جعبه گرامافون و غلات آنها را مصادره می‌کنند و قلعه‌ها را خراب می‌نمایند. پلیس جنوب در ۲۰ اردیبهشت به سوی هرات (امروزه از استان یزد و ۳۰ کیلومتری جاهک) می‌رود و در ۶ کیلومتری هرات، احشام (چادرهای) اعراب لبواحمدی را محاصره می‌کنند. گرچه این اعراب قصد جنگ نداشته‌اند اما به‌دلیل اینکه چادر خواهر سهام عشایر، در این احشام بوده، تعدادی تفنگ آنها را مصادره می‌کنند. با تسخیر چادرهای بویرا احمدی‌ها، مکاتبات زیاد و بازرشی از چادر خواهر سهام عشایر به دست می‌آورند و چند لحاف و ظروف خانگی و سه تومان از همسر سهام عشایر می‌گیرند. افزون بر اینها: ۱۴۳ نفر شتر؛ ۳۷۰ رأس گوسفند؛ ۴ رأس گاو؛ ۵ رأس اسب و کره اسب؛ ۸ رأس الاغ را از اعراب لبواحمدی مصادره می‌کنند. سپس به‌دنبال چهارراهی‌ها به روستای چنارناز می‌روند که در شش کیلومتری روستای کرخنگان (Korxongan) قرار دارد. روستایی‌های چنارناز با یک جلد قرآن مجید و یک پرچم سفید بیرون می‌آیند و می‌گویند که چهارراهی‌ها حدود دو میلی چنارناز هستند.

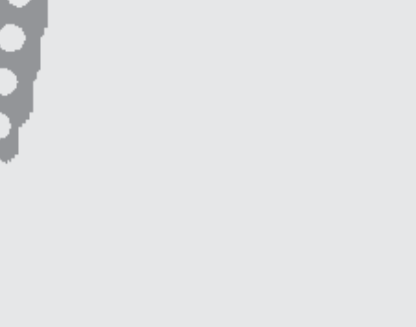
میجر دایر با چهار گروه از تفنگداران سوار برمه [۶] به سوی جنوب غربی چنارناز، به‌دنبال چهارراهی‌ها می‌روند و اعراب لبواحمدی را جمع‌آوری می‌کنند و سپس سرهنگ گرانت و سرگروه تفنگداران سوار برمه به آنها ملحق می‌شوند. چهارراهی‌ها به سوی نیروی پلیس جنوب آتش می‌گشایند و سخت جنگ می‌کنند. نیروی پلیس جنوب آنها را تا ۳۰ مایلی تعقیب می‌کند و سپس بازمی‌گردد و با تلفیق چند گروه از تفنگداران سوار برمه به سوی کتلی می‌روند که مشرف بر دشت چهارراه است و چهارراهی‌ها به شدت از این کتل محافظت می‌کنند اما نیروی پلیس جنوب به‌دلیل برخورداری از تفنگ‌های لوئیس موفق‌تر بوده است.

نیروی چهارراهی‌ها ۱۵۰ نفر بوده و از آنان ۱۰ نفر با گلوله و ۵ نفر با سرنیزه کشته می‌شوند و ۱۵ نفر زخمی بر جای می‌ماند. ضمناً دو نفر از تفنگداران برمه هم مجروح می‌شوند.

تمام ستون پلیس جنوب در شب ۲۲ اردیبهشت از روی چنارناز به دشت سرچهان می‌روند. روز ۲۳ اردیبهشت ۱۲۹۷ ستون پلیس جنوب با ملاقریان قرایی درگیر می‌شود که ۳۰۰ نفر جنگجوی مسلح در ده زیارت (Deh Ziyarat) داشته است و ملاقریان را شکست داده و ۸۰ نفر از نیروهای او را کشته و مجروح می‌کنند. پلیس جنوب سه نفر کشته از تفنگداران سوار برمه و ۶ نفر مجروح داشته است.

نیروی پلیس جنوب سپس به کوه‌خان در سرچهان که مقر چهارراهی‌ها بوده حمله می‌کند و چهارراهی‌ها را با حداقل ۶۰ کشته، ۶۰ زخمی و ۳۰ زندانی شکست می‌دهند. تلفات پلیس جنوب سه نفر زخمی از واحد رزمی یکصدوبیست و چهارمین بلوچستان بوده است. چهارراهی‌ها در نامه‌ای اظهار می‌دارند که ۱۵۰ کشته و ۵۰ نفر زخمی داشته‌اند. سه نفر کلانتر در جنگ سرچهان شرکت داشته‌اند که یک نفر از آنها کشته، یک نفر زندانی و سومی نیز کم‌شده که حدس زده می‌شود، کشته شده باشد. گروهی از نیروی پلیس جنوب در هنگام بازگشت، در یک گردنه در روستای برو (برویه (Boruye)، مشرف بر دشت هرات، با ۱۵۰ نفر از اعراب لبواحمدی درگیر می‌شود که با تفنگ‌های مووزر و به رهبری خواهر سهام عشایر، بر فراز گردنه سنگر بندی کرده و قصد داشته‌اند که اموال خود را پس بگیرند و این در هنگامی بوده که رکن اصلی نیروی پلیس جنوب از گردنه عبور کرده بودند.

نتیجه جبهه جنگ در سرچهان، شکست جاهکی‌ها، اعراب لبواحمدی، چهارراهی‌ها و قرائی‌ها بوده است و پس از آن در دوم خرداد ۱۲۹۷، آیت‌الله عبدالحسین لاری، در فیروزآباد، فتوای جهاد صادر می‌کند و نامه‌های آتشینی از جمله به لشنی‌ها علیه انگلیسی‌ها می‌نویسد اما از نتیجه آن اطلاعی در دست نیست.



جنایت وحشتناک پلیس جنوب

اسناد وزارت امور خارجه درباره عملکرد پلیس جنوب حکایت از آن دارد که این‌نیرو علاوه بر فارس و شیراز، در روستاهای یزد و شهرباک نیز دست به عملیات خرابکارانه می‌زده است از جمله در گزارش تلگرافی نایب‌الحکومه یزد به سال ۱۳۳۵ قمری آمده که پلیس جنوب جوزم را به توپ بسته و به کلی غارت کردند و قریه دهج را نیز چپاول کرده‌اند. هر چند این اخبار از طرف ایران با سفارت انگلیس در میان نهاده شد اما ترتیب انری ندادند. این غارتگری‌ها، مردم میمند فارس را نیز آزد و از همه ظالمانه‌تر اقدام پلیس جنوب بر ضد اهالی جوزم بود که ۱۱ نفر از اهالی آنجا را که پدر، پسر، عمو و عموزاده بودند دستگیر و آنها را مجبور می‌کنند که گودالی برای خود بکنند و سپس همه را تیرباران کردند و بدین ترتیب هر ۱۱ نفرشان را به شهادت رساندند.

این موارد به روشنی پرده از جنایات هولناک انگلیسی‌ها و پلیس جنوب برمی‌دارد و نشان می‌دهد که یک نیروی نظامی خارجی چگونه در یک کشور مستقل، به اقدامات خرابکارانه پرداخته و به بهانه آن که عشایر جنوب ایران سبب ناامنی بوده‌اند، تمام دخالت‌ها و کشتارهای خود در ایران را توجیه می‌کرده است.

فصلنامه مطالعات تاریخی - شماره ۳۸ - ص ۹۳

جاسوسان از پلیس جنوب تا نهضت ملی شدن صنعت نفت

پلیس جنوب بخشی از عملکرد خود را مدیون جاسوسانش است. در کتاب پلیس جنوب با مروری بر اسناد بر جای مانده از گزارش‌های جاسوسان آمده است: «تعدادی ایرانی ناآگاه در آن زمان برای انگلیسی‌ها جاسوسی می‌کرده‌اند که من تا این لحظه نتوانسته‌ام اسامی آنها را به دست بیاورم. حتی عده‌ای به نام بلد برای حمله به شمال نی‌ریز کار جمع‌آوری اطلاعات عملیاتی را برای انگلیسی‌ها انجام می‌دادند.

در شهر نی‌ریز غیر از این عده، از فرقه ضاله بهایی‌هم عده‌ای در خدمت اس. پی. آر. بوده‌اند و برای انگلیسی‌ها جاسوسی می‌کرده‌اند.»

کمک فرانسه و امریکا به انگلیس

این اما تنها نمونه از عملکرد جاسوسان نیست. یکی از مشهورترین کمک‌های جاسوسان به انگلیس، در ختی‌سازی ملی شدن صنعت نفت بود. افرادی که برای دریافت مبالغی، سعی می‌کردند مانع از واریز درآمد ملی نفت به خزانه کشور شوند. البته همه این جاسوسان ایرانی نبودند، در این مدت، افزون بر مأموران شناخته شده آن دولت، صدها نفر مأموران مخفی دولت بریتانیا نیز در ایران فعال بودند و بیشترین نقش را در پیشبرد اهداف سیاسی و اقتصادی آن دولت در ایران ایفا می‌کردند. در جریان نهضت ملی ایران نیز با توجه به اینکه با ملی شدن صنعت نفت ایران منافع دولت بریتانیا در معرض خطر جدی قرار گرفته بود، فعالیت این مأموران افزایش چشمگیری یافته بود. پس از قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس در مهرماه ۱۳۳۱، سفارت بریتانیا که مهم‌ترین پوشش و جتر حمایتی جاسوسان انگلیس بود، عملاً کارکرد خود را از دست داد. در پی این واقعه است که سفارت‌های فرانسه و امریکا فعالیت مأموران انگلیس را تحت پوشش قرار می‌دادند ولی افزون بر سفارتخانه‌های یادشده، جاسوسان انگلیسی به طرق گوناگون دیگری در ایران حضور یافته و برای ناکام ساختن نهضت ملی ایران می‌کوشیدند.

خرابکاری‌های جکسون

برخی از این مأموران گهگاهی مورد شناسایی قرار می‌گرفتند و دولت وقت برای اخراج آنها اقدام می‌کرد. در ۱۹ اسفند ۱۳۳۱، دولت ایران در یادداشتی به دولت عراق نوشته است: «متواتراً اخباری که از مرزهای مشترک ایران و عراق رسیده حاکی است که عده‌ای از عوامل و جاسوسان انگلیس موجبات ناراحتی و اخلال در امنیت را فراهم می‌آورند… مخصوصاً بعد از بسته شدن سفارت انگلیس در تهران قسمت مهم فعالیت‌های افراد

از همه ظالمانه‌تر اقدام

پلیس جنوب بر ضد اهالی

جوزم بود که ۱۱ نفر از اهالی

آنجا را که پدر، پسر، عمو

و عموزاده بودند دستگیر

و آنها را مجبور می‌کنند که

گودالی برای خود بکنند

و سپس همه را تیرباران

کردند و بدین ترتیب هر

۱۱ نفرشان را به شهادت

رساندند



مخرب انگلیس متأسفانه در کشور

عراق متمرکز گردیده است. اخیراً هم

گزارش موقت دیگری رسیده که یکی

از جاسوسان باسابقه انگلیس به

نام «جکسون» که در سفارت سابق

انگلیس در تهران کار می‌کرده است،

عملیات تحریک‌آمیز خود را بر ضد ایران

در بغداد شروع کرده و تماس او با بعضی

از عمال انگلیسی در ایران در حوادث اخیر

ایران کاملاً روشن است.»

در ۲۵ اسفند ۱۳۳۱ دکتر فاطمی سخنگوی

دولت در مصاحبه‌ای مطبوعاتی اظهار داشت

که «طبق گزارش‌هایی که به دولت رسیده، پسر

«جکسون» در تهران دیده شده است.» روزنامه

مسائرو چاپ ایتالیا در ۱۳ اردیبهشت ۱۳۳۲ نوشت:

«هرچند دولت انگلیس در ایران به علت قطع رابطه

سیاسی رسماً سازمان و نماینده‌ای ندارد اما عملاً به

خوبی دیده می‌شود که سایه «جکسون» عضو سابق

سفارت انگلیس از بغداد به نواحی نفت‌خیز ایران افتاده

است. زیرا در همین نقاط است که طغیان علیه دولت

ایران صورت می‌گیرد… جکسون که سی سال تمام در

ایران جاسوسی می‌کرده و کاملاً با اوضاع ایران آشناست

و با پاره‌ای از اشخاص نیز رابطه دارد، توانسته عملیات

سری خود را از پشت مرزهای ایران به یاری «نول» پسر

خود که اکنون به‌صورت مخفی در تهران به سر می‌برد

و دستش در اختلافات داخلی ایران کاملاً نمایان است،

اداره نماید.»

جاسوسی در پوشش خبرنگار آژانس

آسوشیتدپرس

در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۲، به «ویلیام جمس تامپسون» کشیش ۶۵ ساله انگلیسی مقیم اصفهان که به اتفاق چند افسر انگلیسی کمیسیونی تشکیل داده بودند، اخطار شد که کشور را ترک کند. در ۸ خرداد ۱۳۳۲ به «مارک پرودو» که در پوشش خبرنگار آژانس آسوشیتدپرس به جاسوسی می‌پرداخت، اخطار شد که کشور را ترک کند. چهار روز پس از آن از فعالیت یک شبکه جاسوسی که شخصی به نام «برزو» در رأس آنها قرار داشت، خبر داده شد که در همان روزها از کشور اخراج شدند.

در ۱۰ خرداد ۱۳۳۲، جاسوس دیگری به نام «موریس ژوول» دستگیر شد و معلوم شد که وی از سال ۱۳۱۵ به تهران آمده و زیرپوشش فعالیت‌های تجاری به جاسوسی می‌پرداخته و خود را کارشناس نوغان و ابریشم و همچنین نماینده جمعیت بین‌المللی پناهندگان در ایران معرفی کرده است. اینش را فراهم می‌آورند… مخصوصاً بعد از بسته شدن به‌عنوان وابسته نظامی فرانسه فعالیت می‌کرده است.

او، انگلستان از خزعزل روی بر تافت و او را تنها گذاشت. خزعزل که وضعیت جدید را دید، خوزستان را بدون کمترین مقاومت به سردار سپه واگذار کرد و به تهران تبعید شد. خزعزل در بدو ورود به تهران به خانه آصف‌الدوله رفت و سپس به باغ فخرالسلطنه همسر خود، دختر حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه، که واقع در امامزاده قاسم شمیران بود، روزگار را تا یازده سال بعد تحت محافظت گذرانید. مورخان نوشته‌اند نشان‌هایی که او از دولت انگلیس داشت، مانع از کشتن او می‌شد و الا در همان روزهای اول دستگیری، او را می‌کشتند و بالاخره وقتی کاسه صبر رضاشاه لبریز شد، او را به‌صورت رسمی اعدام نکرد و در روز چهاردهم خرداد سال ۱۳۱۵ به دست چند نفر ناشناس که بعدها بیان شد احتمالاً از مأموران شهربانی بوده‌اند، در باغ فخرالسلطنه خفه شد و به قتل رسید.

است: «نام نویسنده نامه معلوم نیست و اصل فارسی نامه نیز به دست نیامد. این نوشتار از روی نگارش عربی آقای خالصی‌زاده، به فارسی برگردانده شد.»

بخشی از نامه مذکور که البته حاوی نکات نغز بسیار است؛ به‌چگونگی مواجهه انگلیس‌ها با عوامل خود باز می‌گردد: درباره زندانی شدن خزعزل در تهران، از کنسول انگلیس پرسیدم: «مگر وی دوستدار انگلیس نبوده و مگر آن همه جانفشانی در فرمانبری از انگلیس نکرده است؟» گفت: «بلی چنین بوده اما فرق میان دوستداران ما و دوستداران روس‌ها آن است که دوستداران روس‌ها به دار آویخته می‌شوند آن‌طور که سردار معزز بجنوردی و پنج برادرش و مرتبطان وی در خراسان همگی حلق‌آویز شدند.

اما دوستداران ما با کمال عزت و احترام زندگی می‌کنند مانند شیخ خزعزل و پسرانش در تهران که هیچ‌کس

اود در فراز دیگری از دست‌نوشته‌هایش که مربوط به دوره پادشاهی رضاخان است، نامه‌ای را آورده که خود در شرح‌ش نوشته است: «انگلیس‌ها وقتی از طبقه اعیان و اشراف و کارکردشان ناامید شدند، دنبال کسی از اقشار پایین‌تر گشتند که ایرانی هم نباشد. پس از جست‌وجوی بسیار و کاوش فراوان، گمشده خود را در وجود دو نفر یافتند.

یکی سید ضیاءالدین یزدی کرپلایی، مدیر روزنامه رعد تهران؛ و دیگری رضاخان قفقازی مازندرانی، سرهنگ مسلسل‌چی قزاق و شاه کنونی ایران (که نشان داد گمان انگلیس‌ها درباره‌اش درست بوده است). خلاصه ماجرای انتخاب شدن این دو نفر را یکی از صاحب‌منصبان فوج رضاخان، هنگام ورودم به تهران برایم نوشته بود.»

علی شمس، مترجم خاطرات آیت‌الله شیخ محمد خالصی‌زاده به فارسی، درباره این نامه نوشته